



چالش‌های جنبش‌های نوین اجتماعی برای تغییرات بنیادین

در این بحث، سه پرسش را مورد تأمل قرار می‌دهیم. پرسش اول این است که تغییرات بنیادین به چه معناست و به چه نوع تغییراتی بنیادین می‌گوئیم؟ پرسش دوم این است که جنبش‌های نوین اجتماعی برای تغییرات بنیادین را به چه نوع جنبش‌هایی می‌گوئیم و این گونه جنبش‌ها چه ویژگی‌هایی دارند. سرانجام پرسش سوم، که به طور مشخص به موضوع اصلی ما در این جا می‌پردازد، این است که جنبش‌های نوین اجتماعی برای تغییرات بنیادین امروزه با چه مسائل و مشکلات یا به بیانی دیگر با چه چالش‌ها یا پروبلماتیک‌هایی روبه‌رو می‌باشند.

۱- تغییرات بنیادین به چه معناست؟

دو نوع جامعه را از هم تمیز می‌دهیم: جوامع پیشرفته دموکراتیک و جوامع استبدادی و دیکتاتوری.

در جوامع پیشرفته دموکراتیک، تغییرات بنیادین در وجه سلبی‌اش به معنای ریشه‌کن کردن و محو سلطه است. منظور، سلطه‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و طبقاتی است. به طور مشخص: سلطه سرمایه، دولت و مالکیت بر انسان‌ها. اما تغییرات بنیادین در سویه ایجابی‌اش به معنای خودگردانی، خودمدیریتی و خودحکومتی است. به گونه‌ای مستقل و مستقیم، یعنی بدون نمایندگی. در مجموع، تغییرات بنیادین را ما رهایی انسان‌ها (بیشماران) در چندگانگی، تکبودی و ویژگی‌شان می‌نامیم. رهایی هم از سلطه‌ی قدرت‌های خصوصی، مالی... و هم از سلطه‌ی قدرت‌های دولتی، گروهی، جمعی...

اما در جوامع استبدادی و دیکتاتوری، چون در نمونه‌ی ایران که زیر سلطه‌ی دین‌سالاری جمهوری اسلامی قرار دارد، تغییرات بنیادین در درجه اول و مقدم بر همه، به معنای استقرار آزادی، جمهوری و دموکراسی است. به همان سان به معنای جدایی دولت و دین و پایبندی به موازین حقوق بشر است. در عین حال به معنای حکومت قانون و استقلال سه قوای اجرایی، مقننه و قضایی است. همچنین به معنای برابری زن و مرد است. سرانجام به معنای حقوق برابر همه‌ی شهروندان قطع نظر از تمایزات‌شان است: چه اثنیکی یا ملیتی؛ چه جنسی، جنسیتی و گرایش جنسی؛ چه عقیدتی، دینی یا مذهبی... این تغییرات بنیادین در جوامع استبدادی و دیکتاتوری در مسیر هدف‌مند آن تغییرات بنیادینی قرار می‌گیرند که در مورد کشورهای پیشرفته دموکراتیک مطرح کردیم.

خلاصه کنیم: تغییرات بنیادین، از نگاه رهایی‌خواهی، به معنای انقلاب، تصرف قدرت و تسخیر دولت نیست. در بیانی دیگر، به مفهوم تغییر حکومت و حاکمیت نیست. این‌ها در تجربه نشان داده‌اند که سلطه را در اشکالی دیگر بازتولید می‌کنند. تغییرات بنیادین از نگاه رهایی‌خواهی به معنای ایجاد و ابداع شکل‌های نوینی از زندگی توسط خود انسان‌ها می‌باشد. از راه مشارکت و دخالت‌گری آن‌ها در همه‌ی زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی. به گونه‌ی مستقیم و بدون واسطه. همین‌جا و هم‌کنون. در آزادی، دموکراسی و رهایی از سلطه‌ها.

۲- جنبش‌های نوین اجتماعی چه نوع جنبش‌هایی‌اند و چه ویژگی‌هایی دارند؟

با تعریفی که از تغییرات بنیادین به دست دادیم، رویکرد ما در این جا به آن گونه جنبش‌های اجتماعی یا ضد سیستمی است که در پی تغییرات بنیادین هستند. در نتیجه، جنبش‌ها و اعتصابات مطالباتی، ولو گسترده و رادیکال، چون جنبش کارگران، اصناف، فرهنگیان، دانشجویان، زنان، اقلیت‌ها و غیره، با این که زمینه‌ساز جنبش‌های نوین می‌باشند، اما خارج از بحث ما در این جستار قرار می‌گیرند.

جنبش‌های اجتماعی مورد نظر ما (برای تغییرات بنیادین)، مردمان را در کثرت، چندگانگی و تکبودی‌شان دربرمی‌گیرند. این جنبش‌ها یا خیزش‌ها به قشر، صنف و یا طبقه‌ی خاصی محدود و خلاصه نمی‌شوند. در این جا ما مفهوم *بیشماران* (multitude) را به کار می‌گیریم. با حرکت از تبیینی که آنتونیو نگری و مایکل هاردت از این مقوله در تمایز با مفهوم مردم، توده و طبقه به دست داده‌اند^۱. مبارزه و هدف اصلی *بیشماران* در این گونه جنبش‌ها به طور عمده تغییر رژیم و سیستم است و نه صرفاً انجام اصلاحات در جهت بهبود شرایط کار، معیشت، محیط زیست و غیره. با این که، تأکید کنیم، مبارزات مطالباتی زمینه‌ساز جنبش‌های نوین اجتماعی برای تغییرات بنیادین می‌باشند.

این جنبش‌ها، معروف به *جنبش‌های میدانی*، از سال‌های ۲۰۱۰ تا کنون در کشورهای مختلف برپا شده‌اند. در یونان و اروپای غربی، در آمریکای شمالی و جنوبی، در مغرب و مصر (جنبش‌های معروف به بهار عربی)، در خاورمیانه، هنگ‌کنگ و غیره. در ایران نیز، *خیزش زن زندگی/آزادی* در سال ۱۴۰۱ را می‌توان از مقوله‌ی این گونه رویدادهای اجتماعی به شمار آورد. این خیزش آماج اصلی خود را رژیم دین‌سالاری ایران قرار داده بود. رژیمی که موجودیت و بنیادش بر شریعت اسلام و زن‌ستیزی استوار است. ویژگی ممتاز *خیزش مهسا* در نفی و رد این بنیاد بود. از این نظر آن را ضدسیستمی می‌خوانیم.

این جنبش‌ها، با وجود تفاوت‌هایشان که از شرایط تاریخی، اجتماعی و سیاسی گوناگون برمی‌خیزند، از **۶ ویژگی مشترک** برخوردارند.

اولین ویژگی این است که این جنبش‌ها در پی «انقلاب» به معنای کلاسیک واژه، یعنی تسخیر قدرت و دولت و اعمال حاکمیت و سلطه نیستند. حال تفاوت نمی‌کند که این سلطه از سوی کی اعمال شود. از سوی قدرتی، طبقه‌ای یا حزبی و یا از سوی دولت یا جماعتی خاص، سرمایه‌دار یا کارگر، حزب یا شورا، آوانگارد یا رهبر. انقلاب‌ها در درازای تاریخ معاصر همواره نشان داده‌اند که به استقرار سلطه و استبدادی دیگر، گاه سهمگین‌تر، انجامیده‌اند (در نمونه‌های انقلاب فرانسه، روسیه، چین، کوبا، ایران و غیره). اما این جنبش‌های نوین در عین حال رفرمیست نیز نیستند چون خواهان تغییرات ساختاری و بنیادین و نه ترمیم و حفظ سیستم‌اند.

دومین ویژگی این است که این جنبش‌ها، مبارزه‌ی رهایی‌بخش خود را به فردایی موعود و نامعلوم، یعنی به پس از سرنگونی رژیم یا انقلاب واگذار نمی‌کنند. آن‌ها می‌خواهند شکل زندگی نوین خود را «همین جا و هم اکنون»، خود در دست گرفته و به وجود آورند. این جنبش‌ها بلکه باید از فازهایی گذر کنند، اما در جریان مبارزه است که می‌توانند ناممکنات را، که پیشتر ذهنی هستند، به ممکنات عینی تبدیل کنند. مرحله‌ای کردن مبارزات و برنامه‌ریزی از پیش، که از ویژگی‌های کار حزبی است، در این جنبش‌ها به کار نمی‌روند.

سومین ویژگی این است که این جنبش‌ها، «طبقاتی» به معنای کلاسیک مارکسیستی نیستند. یعنی مبارزه‌ی طبقه‌ای علیه طبقه‌ای دیگر یا مبارزه‌ی طبقه کارگر علیه طبقه بورژوازی. این جنبش‌ها را *تر-گنر* می‌نامند. در آن‌ها، افراد جامعه، در بسیارگونگی‌شان، در اشتراک‌ها، اختلاف‌ها و تضادهای شان... از پهنه‌ها، قشرها و بخش‌های مختلف اجتماعی وارد مشارکت، مداخله و مبارزه می‌شوند. در این میان، کارگران تولیدی نقش ممتاز و پیشتازی را که در مبارزات طبقاتی دو سده گذشته ایفا می‌کردند، از دست داده‌اند.

چهارمین ویژگی این است که جنبش نوین اجتماعی، پدیداری واحد، یکدست و یکپارچه نیست. هم‌چنان که «مردم» نیز تمامیت و کلیتی واحد، یکدست و یکپارچه نیست. امروزه، چندپارگی و چندگرایی به یک ویژگی درونی یا آندرباش جوامع بشری تبدیل شده است. جنبش‌های نوین نیز پدیداری جدا و متفاوت از وضعیت عمومی چنددستگی اجتماعی، سیاسی و عقیدتی نیستند. این‌ها دارای اختلاف‌ها و تضادهای درونی و پرشمار خود می‌باشند. در یک کلام، *پلورالیسم* در همه‌ی زمینه‌ها به یک خصوصیت هستی‌شناسانه‌ی این جنبش‌ها درآمده است.

پنجمین ویژگی این است که جنبش‌های اجتماعی نوین حرکت‌هایی مستقل و متکی به خود هستند و از دولت، حکومت، قدرت‌ها، احزاب و دیگر نهادهای اقتدارگرا یا هژمونی‌طلب پیروی نمی‌کنند. این جنبش‌ها سازمان‌یابی هرمی، سلسله‌مراتبی و

بوروکراتیک را برنمی‌تابند. از آن جا که هدف این جنبش‌ها تسخیر دولت نیست، آن‌ها نه تنها سازماندهی در شکل حزب چون ابزار و دستگاه این تسخیر را رد می‌کنند، بلکه خواهان حفظ استقلال کامل خود نسبت به احزاب و نفوذ و مداخله‌ی آن‌ها در امور خود می‌باشند. در یک کلام، تمایل شدید این جنبش‌ها به خودگردانی، خودمختاری و خودسازماندهی در استقلال نسبت به قدرت‌ها، چه حزبی و چه دولتی است.

ششمین ویژگی، سرانجام، این است که جنبش‌های نوین امروزی، در اکثریت‌شان، از آن جا که بازتولید حاکمیت و سلطه را در دستور کار و هدف مبارزاتی خود قرار نمی‌دهند، دست به قهر و خشونت نمی‌برند. گرایش به فعالیت و عمل مسالمت‌آمیز و خشونت‌پرهیز، یکی از ویژگی‌های مهم و تمیزدهنده جنبش‌های نوین امروزی نسبت به حرکت‌های انقلابی و رادیکال پیشین در سده‌های نوزده و بیست است.

۳- چالش‌های جنبش‌های نوین اجتماعی

این جنبش‌ها با پروبلماتیک‌های گوناگونی روبه‌رو هستند. به بررسی ۶ چالش اصلی آن‌ها در این جا می‌پردازیم.

اولین چالش، ابداع یک طرح ایجابی است. این جنبش‌ها، به طور غالب، در برابر آلترناتیو سیستم موجود و حاکم، در فاز منفی و سلبی باقی مانده‌اند. آن‌ها یک طرحی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و محیط زیستی ارائه نمی‌دهند. آن‌ها یک آری گویی نیچه‌ای ندارند که اثباتی و تصدیقی باشد و در جریان مبارزات از سوی خود *بیشماران* در صحنه اعلام شود. در این راستا یک سلسله پرسش‌های اساسی مطرح می‌شوند. از جمله، در رژیم‌های دیکتاتوری، پرسش کدام دموکراسی و کدام جمهوری؟ کدام برابری و کدام عدالت اجتماعی؟ کدام جدایی دولت و دین و کدام سیاست زیست‌بومی؟

دومین چالش، نترسیدن و خشونت‌پرهیزی است. در برابر سرکوب و قهر رژیم‌های استبدادی و اقتدارگرا، دو واکنش متضاد در جامعه به وجود می‌آیند: یکی، ترس از قدرت و سرکوب و دیگری، بر خلاف اولی، توسل به خشونت در برابر قهر رژیم. هر دو این واکنش‌ها منفی هستند.

در مورد واکنش اولی یعنی ترس از قدرت حاکمه، به واقع باید گفت که این حاکمان‌اند که همواره از جنبش مردمی وحشت دارند. در نتیجه ترس خود از مردم را تبدیل به ترس مردم از خود می‌کنند، که موجب امتناع مردمان از مبارزه و مقاومت می‌شود. حاکمان با ایجاد ترس بی‌اندازه در جامعه، مقاومت مردمی را درهم می‌شکنند و از این راه فرمان‌روایی مطلق خود را جاودانه می‌کنند.

اما در مورد واکنش دیگر، یعنی اعمال قهر و خشونت از طرف خود جنبش، باید گفت که این عمل به معنای استفاده از ابزاری است که خود حاکمان برای سرکوب به کار می‌گیرند. در حقیقت توسل به قهر و خشونت به سود حاکمیت تمام می‌شود چون همراهی و مشارکت اکثریت مردم با جنبش را محدود و آسیب‌پذیر می‌کند. بیش از هر چیز موجب انزوای جنبش می‌شود. افزون بر این که از راه قهر، زور و جبر، جامعه و انسان‌ها را نمی‌توان تغییر داد.

در یک کلام باید گفت که نهراسیدن از قدرت حاکمه، که در آخرین تحلیل ببری پوشالی است، و خشونت‌پرهیزی در مبارزه، دو چالش بزرگ هر جنبش رهایی‌بخش در دوران کنونی است.

سومین چالش، تبیین/مر مشترک با حفظ تکبودی‌ها است. امروزه، به علت تغییرات ساختاری و تکنیکی در شیوه‌ی تولید، از جمله گسترش فزاینده کار غیرمادی و به طور کلی به دلیل تحولات در زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی، ما با این واقعیت روبه‌رو هستیم که مردمانی گوناگون، با اشتراک‌ها و اختلاف‌هایشان، زیر سلطه‌های مختلف قرار می‌گیرند و پا به میدان مبارزه‌ی ضدسیستمی می‌گذارند. همگان، و نه فقط اقشار خاصی، تحت *نقیاد حقیقی* سیستم سلطه قرار می‌گیرند. از آن جمله است جوانان، زنان، اقلیت‌های جنسیتی، ملیتی و عقیدتی، فعالان جامعه مدنی و مدافعان محیط زیست. اینان، برخلاف کارگران صنعتی سده‌ی گذشته که طبقه‌ی واحدی با منافع همسان را تشکیل می‌دادند، سوژه‌ی یکسانی نیستند. به واقع، امروزه، سوژه‌ی تغییرات اجتماعی، یکپارچه نیست. نیرو یا طبقه واحدی نیست. بلکه پلورالیست و چندگانه است. باید از سوژه‌های گوناگون تغییرات اجتماعی، با ویژگی‌ها، تمایرها، اختلاف‌ها و تضادهایشان صحبت کنیم تا از یک سوژه‌ی واحد انقلابی. از این رو همراهی و همسویی این سوژه‌های گوناگون به صورت پایدار، با حفظ ویژگی‌هایشان، سخت دشوار می‌شود. اما این امر غیر ممکن نیست، بلکه تنها در فرایند مبارزه، همکاری و هم‌گنشی انسان‌ها امکان‌پذیر می‌شود.

مسأله و مشکل بزرگ جنبش‌های نوین اجتماعی برای تغییرات بنیادین امروزه، همانا امتزاج سوژه‌های تحت سلطه در چهارچوب آنی است که *مر مشترک* می‌نامیم. می‌دانیم که در درون جنبش‌های نوین، خواست‌های گوناگون در زمینه‌های مختلفی

سیاسی، اجتماعی و اقتصادی طرح می‌شوند. در رابطه با دموکراسی (دموکراسی نمایندگی، مستقیم یا مشارکتی...). در رابطه با نوع جمهوری (متمرکز، غیرمتمرکز یا فدرال...). در رابطه با مضمون رهایی‌خواهی. در مورد برابری و عدالت اجتماعی. در باره شکل نوین زندگی و زیست‌بومی. در رابطه با تبعیض‌های گوناگون. در مورد دین و نقش آن در جامعه و اصل جدایی دولت و دین... بر سر همه‌ی این مسائل، هم اشتراک وجود دارند و هم اختلاف. در چنین شرایط آشفته و پیچیده‌ای است که/مر مشترک باید شکل گیرد. یعنی خواست و اراده‌ای مشترک در بین اکثریتی بزرگ از مردمان به وجود آید. می‌گوئیم/اکثریتی بزرگ زیرا تغییرات بنیادین توسط اقلیتی (و یا حتی اکثریتی کوچک) از جامعه، بدون مشارکت و همراهی اکثریتی کلان یا به شکست می‌انجامد، یا به دیکتاتوری اقلیت بر اکثریت و یا حتی به دیکتاتوری اکثریتی کوچک (نسبی) بر اقلیتی بزرگ. چالش بزرگ جنبش‌های نوین، همین شکل‌دهی به/مر مشترک در بین اکثریتی بزرگ از جامعه با حفظ تکبودی‌ها و ویژگی‌های اعضای آن است.

چهارمین چالش، تشکل‌پذیری و سازماندهی نوین در گسست از اشکال سنتی چون حزبی یا جبهه‌ای است. امروزه تئوری‌های کلاسیک تحزب برای هدایت و رهبری جنبش‌ها ناتوانی و ناکارایی خود را به نمایش گذاشته‌اند. سازماندهی بر اساس قیومیت حزب بر جنبش‌های اجتماعی و سندیکایی باطل گردیده است. مبارزه بر اساس رهبری توسط یک مرکز بوروکراتیک، هدایت‌کننده یا راهبردی منسوخ شده است. به همین سان نیز، آوانگاردیسم و نظریه‌های مشابه همگی طرد شده‌اند. امروزه در جهان، کمتر جنبش نوینی را می‌شناسیم که تن به قیومیت و رهبری احزاب سنتی دهد. آماده‌ی پذیرش کفالت آن‌ها شود. جنبش‌های نوین امروزی در پی ابداع و آزمودن اشکال نوینی از سازماندهی هستند که بر اساس دموکراسی مستقیم عمل نمایند. یعنی مشارکت و مداخله‌ای بدون بوروکراسی و سلسله‌مراتب. بدون واسطه و نماینده. بدون لیدر و رهبری. بدون نیابت و کفالت. در نتیجه آن‌ها می‌خواهند به صورت شبکه‌ای و افقی، با رایزنی و تصمیم‌گیری همه از راه تشکیل «مجمع عمومی» عمل کنند. در زمان ما، خودمختاری، خودگردانی و خودسازماندهی، در عدم تمرکز بوروکراتیک و روابط هیرارشیک، سه خصوصیت بارز و مشترک بسیاری از این گونه جنبش‌ها شده‌اند. این شکل‌ها و شیوه‌های نوین خودسازماندهی و مشارکت، در عین حال، پایه‌های تبیین‌کننده‌ی شکل جدیدی از زندگی و جامعه‌ای را تشکیل می‌دهند که جنبش‌های رهایی‌خواه می‌خواهند همین جا و هم/کنون به وجود آورند.

اما امروزه این جنبش‌ها در شرایط دشواری قرار دارند. از یکسو، تئوری‌های حزبی و سازماندهی سنتی پاسخگوی نیازهای جنبش‌های نوین اجتماعی کنونی نیستند و باطل شده‌اند و از سوی دیگر، شکل‌های نوین سازماندهی نیز به سختی پا به عرصه وجود می‌نهند و یا در صورت شکل‌گیری پایدار باقی نمی‌مانند. بغرنج سازماندهی از نوعی دیگر، این است آن چه که امروزه جنبش‌های اجتماعی برای تغییرات بنیادین را به چالشی بزرگ می‌کشاند.

پنجمین چالش، پایبندی به دموکراسی و پلورالیسم است. خطری که همواره جنبش‌های نوین اجتماعی را از درون تهدید می‌کند، گرایش خود آن‌ها به قدرت‌طلبی، تمامیت‌خواهی و نفی دموکراسی و پلورالیسم است. قدرت، نزد میشل فوکو، تنها از سوی دولت یا یک مرکز اعمال نمی‌شود، بلکه در همه‌ی سطوح و لایه‌های جامعه از بالا تا پایین پخش شده و عمل می‌کند. از جمله، از نظر ما، در خود جنبش‌هایی که مدعی مبارزه با قدرت‌طلبی و اقتدارگرایی هستند. به طور کلی، عدم پایبندی جنبش‌های نوین به دموکراسی و پلورالیسم و توسل به حذف گراشات مخالف می‌تواند آن‌ها را از درون به انحراف و حتی نابودی کشاند. شیوه‌های غیر/ضد دموکراتیک، اقتدارگرایی فرقه‌ای یا جناحی و اعمال دیکتاتوری اکثریت بر اقلیت از جانب این جنبش‌ها و مجمع عمومی آن‌ها، خطری است که همواره این جنبش‌ها را از درون تهدید می‌کند. این خطر از جمله در آن هنگام نمایان می‌شود که جنبش ضدسیستمی خود را نماینده و سخنگوی تمام «مردم» بداند. به نیابت از تمام «مردم» عمل نماید و اعلام کند که «ما مردم هستیم!». در حالی که می‌دانیم مردم واحد و یکپارچه وجود ندارد. خطر آن جاست که جنبش‌ها خود را «صاحب حقیقت مطلق» پندارند. درحالی که می‌دانیم چنین حقیقتی وجود ندارد. از این رو، این جنبش‌ها باید همواره روش و سبک کار دموکراتیک درونی خود را بازبینی کنند، مورد نقد قرار دهند و تصحیح و بهبود بخشند. این مهم نیز ممکن نیست مگر از راه بررسی کمبودها و نارسایی‌ها، نقد و نوسازی خود. به طور کلی، پایداری بر دموکراسی و پلورالیسم یکی دیگر از چالش‌های بزرگ جنبش‌های نوین ضد سیستمی در دوران کنونی است.

ششمین چالش، بغرنج ناشی از جهانی شدن است. امروزه، با وابستگی و پیوستگی دولت - ملت‌ها به یکدیگر در همه‌ی زمینه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، بهداشتی، محیط‌زیستی، اقلیمی... امکان ایجاد تغییراتی بنیادی و پایدار تنها در یک کشور، مستقل و جدا از دیگر کشورهای منطقه و جهان، بسیار دشوار اگر نه غیر ممکن می‌گردد (همچنان که در رابطه با تئوری سوسیالیسم در یک کشور گفته می‌شد). امروزه در عصر جهانی‌شدن، تحقق یک تحول اجتماعی و سیاسی بنیادین و

رهایی‌بخش، ناگزیر باید با همراهی، همسویی و مشارکت دیگر کشورها و مردمان در سطح منطقه و جهان صورت پذیرد. و این خود، یکی دیگر از مسائل و مشکلات بزرگ در برابر جنبش‌هایی است که خواهان ایجاد تغییران اساسی در کشور خود چون بخشی جداناپذیر از دهکده‌ی جهانی می‌باشند.

۴- نتیجه‌گیری

فردریش نیچه، در توصیف اوضاع و احوال جهانِ زمان خود، از چنگدگانی بزرگ (پلورالیسم بزرگ) سخن می‌گفت. از همزیستی چندین نیرو، چندین احساس و چندین معنا، از خدایانی همیشه بیشتر و از من‌هایی همواره فزون‌تر. چقدر این تصویر نیچه از دنیای زمان خود با اوضاع جهانِ امروز ما خوانایی دارد.

ما امروزه در دنیایی زندگی می‌کنیم که چنگدگانی، آشفتگی، به‌هم‌ریختگی و سردرگمی مشخصات اصلی آن را تشکیل می‌دهند. گستردگی تضادهای متعدد و آنتاگونیست؛ بحران‌های گوناگون اجتماعی، اقتصادی و سیاسی؛ جنگ‌های داخلی، محلی و منطقه‌ای؛ فقر و گرسنگی؛ بی‌عدالتی‌ها و نابرابری‌ها؛ تغییرات اقلیمی و تخریب محیط زیست، تروریسم و بنیادگرایی دینی... این‌ها همه جهان ما را درگیر و گرفتار خود کرده‌اند. این در حالی است که چشم‌اندازی رهایی‌بخش و یا به قول دکارت ایده‌هایی روشن و متمایز در برون رفت از وضع اسفانگیز موجود شکل نگرفته یا نمی‌گیرند. امروزه، دیکتاتوری و اقتدارگرایی، بنیادگرایی و تئوکراسی، ناسیونالیسم و هویت‌گرایی، پوپولیسم راست و چپ... جریان‌های سیاسی - ایدئولوژیکی اصلی و غالب جهان را تشکیل می‌دهند. این نیروها، قدرت‌ها و ایدئولوژی‌ها، با وجود تفاوت‌هایشان، یک ویژگی مشترک و اصلی دارند و آن، دشمنی ریشه‌ای‌شان با آزادی، دموکراسی و برابری است.

با این وجود اما، در میان این همه نابسامانی و فاجعه، یک روند جهانی دیگر نیز وجود دارد و عمل می‌کند که کمیت بزرگی از مردمان و کنشگران دنیا را در بر می‌گیرد. شکل‌گیری، اتحاد، رشد و گسترش این روند می‌تواند نویدبخش دنیایی بهتر و نوین باشد. این فرایند خواهان آزادی و دموکراسی است. خواهان عدالت و برابری است. خواهان برابری زن و مرد و جدایی دولت و دین است... فراتر از این‌ها خواهان ابداع و ایجاد تغییرات بنیادین در جهت رهایی از سلطه‌های گوناگون است. این جریان آزادی‌خواهانه، دموکراسی‌خواهانه و رهایی‌خواهانه، همانا جنبش‌های نوین اجتماعی‌اند که مورد بررسی ما در این جستار قرار گرفتند.

این بررسی اما از سوی دیگر به ما نشان می‌دهد که جنبش‌های نوین امروزی برای تغییرات بنیادین، با توجه به ویژگی‌ها و چالش‌هایشان، راهی دشوار و دراز در پیش دارند. به طوری که کامیابی‌شان حتا شاید غیر عملی و غیر ممکن به نظر آید. اما در میدان رخداد اجتماعی - رخدادی که همیشه نامترقیه است - راه صد ساله را گاه یک شبه می‌توان پیمود. /مکان‌پذیری و عملی بودن، داده‌هایی از پیش شناخته و ثابت نیستند. در جریان مبارزه است که امکانات ایجاد و ابداع می‌شوند. حقیقت سیاسی و اجتماعی نیز واحد نیست، از پیش مسلم نیست، بلکه متکثر و نامعلوم است. حقیقت در میدان تعامل و تعارض گوناگونی‌ها نمایان می‌شود. گوناگونی‌هایی که به قول ژیل دولوز همواره در حال شدن هستند و هر یک حقیقتی متفاوت و متغیر در طول زمان را اعلام می‌کند.

در این میان، نقش کنشگران رهایی‌خواه، از جمله کوشندگان ایران، امروز چه می‌تواند باشد جز هم‌کوشی و همفکری با جنبش‌های ضدسیستمی از راه‌های متعدد. از راه تحلیل و بررسی شرایط پیدایش، رشد و گسترش این جنبش‌ها در اشتراک‌ها و اختلاف‌هایشان. از راه نشان‌دادن توانایی‌ها و نوآوری‌ها و در عین حال کمبودها و ناتوانی‌های این جنبش‌ها. این همه با هم‌کوشی نظری و عملی برای تبیین طرحی ایجابی و اثباتی. برای ابداع شکل‌هایی از دموکراسی مستقیم و تشکلیابی در خودمختاری و خودگردانی. از راه ایجاد همبستگی، همسویی و همکاری با دیگر جنبش‌های نوین در کشورهای مختلف جهان. سرانجام از راه مقابله نظری و سیاسی با ایدئولوژی‌های قدرت‌طلب و اقتدارگرای راست و چپ، دینی یا غیر دینی.

۱- Anotonio NEGRI, Michael Hardt, *Multitude*, La découverte, 2004

شیدان وثیق

خرداد ۱۴۰۲ - ژوئن ۲۰۲۴

cvassigh@wanadoo.fr

